

قلمرو ولایت فقیه از دیدگاه مقدس اردبیلی

<?xml encoding="UTF-8">

ولایت فقیه ، در میان فقهای شیعه ، پس از غیبت ولی عصر (ع) به دو گونه طرح شده است : بسیاری از فقیهان پیشین : شیخ مفید ، شیخ طوسی ، سید مرتضی ... فقیهان پسین : محقق حلی ، علامه حلی شهیدین و از جمله مقدس اردبیلی و همروزگاراناش ، به گونه ای مستقل و مستدل به این مقوله نپرداخته اند و به آن در ضمن کتاب های فقهی به مناسبت های گوناگون اشاره ای داشته اند . برخی دیگر از فقیهان چون : مرحوم نراقی ، میر فتاح حسنی ، بحر العلوم ، علامه نائینی و ... به گونه ای مستقل و مستدل ولایت فقیه و مسائل مربوط به آن را به بحث گذاشته اند .

هر چند گروه نخست ، به سبب شرایط نیاز های زمان خود ، به گونه ای مستقل طرح موضوع نکرده اند ، ولی در باب های گوناگون فقهی ، هر جا که به موضوع ولایت فقیه و اختیارات او در عصر غیبت ، مرتبط می شده از آن بحث کرده اند .

فقیهان ، در جای جای متون فقهی ، تعبیر هایی از قبیل : امام ، سلطان ، حاکم شرع ، نایب امام ، فقیه جامع الشرایط و ... به کار برده اند و وظائف و اختیار هایی را نیز بر عهده آنان گذارده اند . بدون تردید ، مقصود فقیهان ، از تعبیر های یاد شده ، در بیشتر موارد ، همان فقیه جامع الشرائط و بیان وظایف و قلمرو ولایت اوست ، نه امام معصوم (ع) .

گروهی ، با استناد به همین نمونه ها در کتاب های فقهی ، نتیجه گرفته اند که : فقهاء ، ولایت فقیه را امری مسلم می دانند .

صاحب جواهر می نویسد :

" فان کتبهم مملوءة بالرجوع الی الحاکم . المراد به نایب الغیبة فی سایر المواضع . (1) "

کتاب های فقهاء از ارجاع به حاکم ، سرشار است . مراد از حاکم در دیگر جاها نیز ، همان نایب امام "" در دوره غیبت است .

از این روی ، تمامی کسانی که مستقل به موضوع ولایت فقیه پرداخته اند ، از سخنان فقهای پیشین برای خود شاهد آورده اند .

از این زاویه ، وقتی به " مجمع الفائده و البرهان " نگاه کنیم ، در می یابیم که محقق اردبیلی ، در جای جای این کتاب : " زکات " ، " جهاد " ، " قضاء " ، " شهادت " ، " دیات " ، " تجارت " ، " رهن " ، " وقف " ، و ... احکام و وظایفی را بر عهده فقیه جامع الشرایط گذاشته و از او ، به عنوان نایب امام (ع) یاد کرده است .

با توجه به همین نکته است که ما در این مقال ، بر آن نیستیم که ولایت فقیه را از دیدگاه محقق اردبیلی ثابت کنیم ، بلکه بر آنیم که قلمرو ولایت فقیه را از دیدگاه ایشان روشن کنیم .

قلمرو ولایت فقیه

در قلمرو ولایت فقیه دو دیدگاه مهم وجود دارد :

برخی از فقیهان ، ولایت فقیه را به مواردی خاص : همچون ولایت بر مال هایی که مالک آن ها معلوم نیست ، امور حسبه (2) و ... محدود دانسته اند .

در برابر بسیاری از فقیهان ، دائره ولايت فقيه و اختيار هاى او را گسترده اند و با طرح وراثت و نيابت عامه فقيه ، از پيامبر اسلام (ص) و ائمه (ع) بر اين باورند كه در هر مورد آن بزرگواران ولايت داشته اند ، ولى فقيه و حاكم اسلامى نيز در روزگار غيبت ، ولايت دارد و حكم او اثر گذار است .

بسيارى از فقهاى پيشين و پسين ، چون : شيخ مفيد (3) ، شيخ طوسى (4) ، شهيدى (5) ، صاحب جواهر (6) و ... و از جمله محقق اردبيلى (7) ،ديدگاه دوم را پذيرفته و حوزه اختيار هاى فقيه را گسترده اند .

محقق اردبيلى در اين باره مى نويسد : " و من كونه حكما ، فهم كونه نائبا مناب الامام فى جميع الامور ، و لعله به يشعر قوله (ع) (و علينا رد و الراد ...) و ان الظاهر لا خصوصية بزمان الامام (ع) القائل ذلك بل بزمان امام حاضر ، فان قوله (ع) : (فاذا حكم ...) يدل على ذلك فانهم (8) . "

از اين كه امام (ع) فقيه را با جمله : " فليرضوا به حكما " حاكم قرار داده است ، استفاده مى شود كه فقيه در همه امور ، به جاى امام معصوم (ع) مى نشيند . جمله : " علينا رد ... " نيز اشعار به همين مطلب دارد ، چون رد بر فقيه را رد بر امامان معصوم (ع) دانسته است . از ظاهر سخن بر مى آيد كه اين نيابت ، اختصاص به زمان امام صادق (ع) كه گوينده اين حديث است و ديگر ائمه (ع) ندارد بلكه زمان حاضر را نيز در بر مى گيرد . جمله : " اذا حكم بحكمنا " دلالت بر آن دارد .

وى ، در جاى ديگر ، پس از آن كه به پاره اى از اختيار هاى فقيه جامع الشرايط به عنوان حاكم اسلامى اشاره مى كند مى نويسد :

" لانه قائم مقام الامام (ع) و نائب عنه (9) . "

چون حاكم اسلامى ، قائم مقام امام معصوم (ع) و نايب اوست .

فقيه جامع الشرائط ، بر اساس نيابت عامه در روزگار غيبت ، همان كار هاى امام (ع) را بر عهده مى گيرد .
بنابراين ، همان گونه كه وظيفه دارد فتوا دهد و احكام شرعى را تبئين كند ، وظيفه دارد احكام را اجرا كند و بين مردم به داورى بپردازد و ...

قلمرو اختيار هاى ولى فقيه

ياد آور شديم كه محقق اردبيلى ، مسائل مربوط به ولايت فقيه و اختيار هاى حاكم اسلامى را در باب هاى گوناگون مجمع الفائده ، طرح كرده و نمونه هاى بسيارى را ارائه داده است كه بر گستردگى اختيار هاى حاكم اسلامى دلالت دارد كه اينك به برخى از آن موارد اشاره مى كنيم :

1 . ولايت فقيه

فتوا در احكام شرعى الهى ، در دوره غيبت ، به عهده فقيه جامع الشرائط است . گفتار فقيه ، همانند امام معصوم (ع) براى مسلمانان حجت و سند است ، بنابراين ، انسان مسلمان وظيفه دارد سخن او را بشنود و فراخوانى وى را پاسخ گويد .

علامه حلى مى نويسد :

" و للفقيه الجامع الشرائط الافتاء و هى العدالة و المعرفة بالاحكام الشرعية عن ادلتها التفصيلية اقامتها ... (10) . "

محقق اردبيلى ، در ذيل عبارت بالا ، با استناد به روايات و ديگر دليل ها ، به اثبات منصب افتاء براى فقه داراى شرايط مى پردازد و اظهار نظر فقيه را نه تنها جايز كه واجب مى داند (11) ، چرا كه فقيه ، نايب امام (ع) است ، همان گونه كه امام (ع) بايد به تبئين احكام شرعى بپردازد ، فقيه نيز بايد بپردازد .

بر اساس مبنای نیابت عامه ، ولایت در فتوا ، فراگیر است و همان گونه که بیان احکام شرعی اولی را در بر می گیرد ، حکم حکومتی و حکم ثانوی را نیز در بر می گیرد . بنابراین ، همان گونه که امام (ع) در مواردی که مصلحت بود ، دستور هایی را صادر می کردند و یا در مواردی که به دلیل ناتوانی ، حرج ، اضطراب ، ضرر و یا عناوین دیگر عمل به تکلیف اولی ممکن نبود ، احکام ثانوی را بیان می کردند . فقیه جامع الشرائط نیز که نیابت از امام در همه امور را دارد ، باید بتواند احکام حکومتی و ثانوی صادر کند .

در چگونگی حکم حکومتی و احکام ثانوی در بود و نبود حکومت اسلامی و قلمرو حجت بودن و نفوذ آن مسائلی است که در جای خود بحث شده است (12) .

2 . قضاوت و دادرسی

سلامت و امنیت جامعه ، استقرار عدالت ، حفظ حقوق افراد و مقدسات آنان ، بر وجود و سلامت قوه قضائیه بستگی دارد در صورتی که این قوه در جامعه ای وجود نداشته باشد و یا این که افراد ناشایست سرپرستی آن را عهده دار باشند ، ستم و فساد ، رواج می یابد ، حقوق مردم پایمال می شود ، نظم و نظام جامعه مختل می گردد .

محقق اردبیلی در فلسفه نظام قضاء و دادرسی می نویسد :

" من وجوب رد الظالم عن ظلمه و انتصاف المظلوم منه و دفع المفساد و غلبة بعضهم على بعض ، و ایصال حقوق الناس اليهم ، و اقرار الحق مقره ، بل انتظام النوع و المعیشه . و ذلك دليل وجوب النبی و الامام (ع) (13) . "

جلوگیری از ستم ستمگران ، حق ستم دیده را از ستمگران گرفتن ، از بین بردن فساد ، جلوگیری از تسلط گروهی بر گروهی دیگر ، احقاق حقوق مردم ... بلکه انتظام نوع بشر و زندگی آنان مبتنی بر قضاوت و نظام دادرسی است . دلیل ضرورت وجود نبی (ص) و امام (ع) نیز همین است .

در دوره حضور ، رسیدگی به دادخواهی ها و صدور حکم ، بر عهده معصومان بود .

در دوره غیبت ، برای سرپرستی این مقام ، شرائطی است ، از جمله : عدالت ، اجتهاد ، اذن خاص یا عام از امام (ع) و یا گمارده شده از سوی امام (ع) صدور حکم از سوی کسانی که شایستگی ندارند ، اعتباری ندارد .

" یزیدون ان یتحاكموا الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به ... (14) "

در روایات نیز بر این مطلب تاکید شده است . از جمله : علی (ع) به شریح قاضی می فرماید :

" یا شریح قد جلست مجلسا لا یجلسه الا نبی او وصی نبی او شقی (15) . "

ای شریح ! تو در جایگاهی نشسته ای که به جز پیامبر و یا وصی پیامبر و یا شخص شقی در آن جایگاه نمی نشیند .

محقق اردبیلی می نویسد :

" اگر : شخصی بدون اجازه آن دو بزرگوار ، قضاوت را بر عهده گیرد ، از مصادیق شقی و اگر با اجازه باشد از مصادیق " وصی " است (16) . "

او بر این عقیده است : در روزگار غیبت ، امام معصوم (ع) این مقام و منصب را به فقیه جامع الشرائط واگذار کرده ، زیرا فقیه وارث پیامبران و حجت و نایب از ائمه (ع) است :

" و فی حال الغیبة ینفذ قضاء الفقیه من علماء الامامیه الجامع لشرائط الفتوی (17) . 9

در دوره غیبت ، داورهای فقیه شیعی داری شرائط فتوا ، نافذ است .

محقق اردبیلی ، با اشاره به اجماع در مساله و همچنین در روایات ، به ویژه مقبوله عمر بن حنظله ، سخن فوق را درست می داند و می نویسد :

" و یؤیده ، انه لو لم یکن ، یلزم اختلال العالم ، و به اثبت بعض وجوب النبوة و الامامة فتامل (18) . "

نفوذ قضاوت فقیه شیعی را اگر نپذیریم ، از هم گسیستگی نظام و هرج و مرج پیش می آید . با توجه به همین ، برخی ضرورت وجود نبی و امام (ع) را ثابت کرده اند .

علامه حلی می نویسد :

" و للفقیه الجامع الشرائط الافتاء ... اقامتها و الحكم بین الناس بمذهب اهل الحق (19) . "

محقق اردبیلی در ذیل عبارت بالا می نویسد :

" اشارة اجمالية الى شرايط الاجتهاد و اجراء الاحکام و اقامة الحدود للمجتهد ... و الظاهر انه لا خلاف فی جواز الفتوى و الحكم له بل فی وجوبهما علیه (20) . "

سخن علامه حلی ، اشاره ای است اجمالی به شرائط اجتهاد و اجرای احکام و اقامه حدود ... در جایز بودن فتوا و دآوری فقیه جامع الشرائط ، بلکه در وجوب آن دو ، اختلافی نیست .

محقق اردبیلی ، برای واجب بودن فتوا و قضاوت به دو روایت ابی خدیجه و مقبوله عمر بن حنظله استناد کرده است . و با این که در قبول روایات سخت می گیرد ، با این حال دو روایت بالا را پذیرفته و بر این باور است که پذیرفتگی این دو روایت در نزد اصحاب و هماهنگی آن با عقل ، ضعف سند آن را جبران می کند (21) .

کسی که حق قضاوت را برای فقیه می شناسد ، اجرای حکم را نیز توسط وی قبول دارد ، چرا که جای گزین شدن فقیه به جای حاکمان ستم ، در واقع به معنی واگذاردن حق اجرای احکام به وی است .

امام صادق (ع) در مقبوله عمر بن حنظله ، رجوع به قاضیان ستم را حرام دانسته و به مردم دستور داده است که به فقیه جامع الشرائط مراجعه کنند . بنابراین ، اگر فقیه اجازه قضاوت تنها داشته باشد ، در این صورت ، غرض از رجوع به قاضیان عدل نقض خواهد شد .

از سوی دیگر ، تسلیم نبودن در برابر اجرای احکام صادر شده ، سرپیچی عملی و به معنای رد حکم است که در روایت از آن بازداشته شده است . این جاست که نیاز به یاری مردم می افتد و باید فقیه را یاری دهند :

" و یجب علی الناس مساعدته علی ذلك و الترافع الیه و لمؤثر لغيره ظالم (22) . "

بر مردم لازم است که فقیه را بر دآوری یاری کنند . دعوا به نزد او برند کسی که به غیر حکم او ترتیب اثر دهد ، ستم پیشه است .

در شرایط قاضی ، محقق اردبیلی بر این باور است که قاضی باید مجتهد باشد . البته پس از تحلیل روایت ابی خدیجه ، به مجتهد متجزی نیز اجازه قضاوت می دهد (23) . با تحلیل مقبوله عمر بن حنظله ، به نیابت فقیه در همه امور فتوا می دهد :

" و من کونه حکما ، فهم کونه نائبا مناب الامام فی جمیع الامور (24) . "

نبود شرایط : محقق اردبیلی ، بر این باور است : همان گونه که اگر کسی دارای شرایط قضاوت نبود ، قضاوت او نافذ نیست :

اگر کسی هم دارای شرایط بود ، اما پس از گمارده شدن همه شرایط یا پاره ای از آن ها را از دست داد ، مثل این که جنون یا فسق بر او عارض شد ، قضاوتش نافذ نیست :

" کل ما یمنع من انعقاد الولاية ابتداء ، لو وقع بعده ، یوجب انعزال من انعقد القضاء له (25) . "

هر چه باز دارنده از ولایت است ، اگر پس از آن که شخص به ولایت گمارده شد ، بر او عارض گردید ، سبب برکناری او می گردد .

دلیل مساله روشن است ، چون نبود این امور ، شرط برای حکم و قضاوت است . بنابراین ، وجود آن بازدارنده برای استمرار ولایت است . در این مساله اختلافی نیست . اما آیا ولایت با از بین رفتن بازدارنده ها ، بر می گردد ، تا شخص یاد شده حق قضاوت داشته باشد و یا بر نمی گردد ؟

محقق اردبیلی در این باره می نویسد :

" اذا كان الفقيه الجامع لشرائط الفتوى حال الغيبة نائب الامام (ع) و وكيله ، و فرض جنونه و اغمائه مثلا ، ثم عاد الى الاستقامة يعود النيابة من غير نزاع على الظاهر ، لعموم قوله (ع) : جعلته حاكما . (26) "

اگر فقیه دارای شرایط فتوا در روزگار غیبت ، نایب و وکیل امام (ع) بدانیم و دیوانگی و یا بیهوشی بر او مدتی مسلط گردد و پس از آن ، سلامتی خود را باز یابد ، نیابت بدون اختلاف باز می گردد ، به خاطر این که فرموده امام (ع) : " جعلته حاکما " فراگیر است و سلامتی پس از مریضی را نیز در بر می گیرد .

در باب قضا ، مسائل در خور طرح به عنوان نمونه هایی از مسائل مربوط به ولایت فقیه و اختیار های حاکم اسلامی ، یا چگونگی آن اختیار ها بسیار است ، بلکه می توان گفت که همه باب قضا ، مربوط به این مساله است .

3 . كتك زدن و مجروح کردن در امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر مرتبه هایی دارند . برخی از مرتبه های آن ، همانند : انکار به قلب و زبان ، بر همه مردم واجب است به وجوب عینی یا کفایی .

اما اگر باز داشتن از منکر و یا امر به معروف به كتك زدن و مجروح کردن ، بستگی داشته باشد ، آیا هر کسی اجازه انجام آن را دارد یا در این صورت انجام آن از شؤون امام و یا گمارده شده از سوی اوست .

بسیاری از فقیهان ، از جمله شیخ مفید (27) ، شیخ طوسی (28) ، صاحب جواهر (29) ، علامه حلی (30) ، دیدگاه دوم را پذیرفته اند و بر این باورند که در گاه نیاز به استفاده از قدرت ، كتك زدن ، مجروح کردن و قتل رساندن به حکم امام و نایب وی ، باید انجام گیرد .

علامه حلی در این باره می نویسد :

" و لو افتقر الى الجراح او القتل افتقر الى اذن الامام على رأي و لا تقام الحدود الا باذنه (31) . "

اگر در بازداشتن از منکر ، نیاز به وارد کردن جراحت و یا قتل باشد ، بنابر يك دیدگاه نیاز به اجازه امام (ع) دارد ، اما اقامه حدود ، بستگی بر اجازه امام (ع) دارد .

محقق اردبیلی در ذیل عبارت بالا می نویسد :

" قول مشهور همین است (لازم بودن اجازه امام) و عبارتی که علامه حلی در منتهی از شیخ طوسی نقل کرده ، حکایت از این دارد که مساله اجماعی است . علامه حلی ، قول به جایز بودن بدون اجازه امام را ، از سید مرتضی و شیخ طوسی در تبیان نقل کرده و آن را با جمله : " هو عندی قوی " تایید کرده است . (32) "

وی ، پس از نقل دلیل های شرط نبودن اجازه امام (ع) ، به نقد و بررسی آن پرداخته و نتیجه می گیرد که اجازه امام (ع) شرط است (33) .

آیا این مرتبه از امر به معروف و نهی از منکر در دوره غیبت ، برای فقیه جامع الشرائط ثابت است ؟

محقق اردبیلی ، این مساله را طرح نکرده است ، ولی وی مبنای نیابت عامه را پذیرفته ، از این روی ، باید گفت که

این مرتبه را نیز برای فقیه ثابت می ماند . همان گونه که صاحب جواهر تصریح می کند که با پدیدار شدن شرایط ، این مرتبه از امر به معروف و نهی از منکر برای فقیه ثابت است ، زیرا فقیه نیابت عامه از سوی ائمه (ع) دارد (34) .

4 . اقامه حدود

اداره امور جامعه ، حفظ نظام و برقراری امنیت ، اقامه قسط و عدل ، مبتنی بر تعیین حد و مرز برای آزادی ها و گذاردن قانونی و آیین ها و ادب کردن سرپیچی کنندگان و بزهکاران است ، زیرا اگر عناصر فاسد از مجازات و کیفر بیم نداشته باشند ، برای جان و مال و ناموس مردم حرمتی باقی نمی ماند و در نتیجه امور زندگی دچار از هم گسیختگی می شود و بی نظمی و آشفتگی همه جا را فرا می گیرد . این چیزی است که در هر جامعه ای از آن گریزی نیست . اسلام نیز به عنوان تضمین مصالح انسان در دو جهان ، به این مساله توجه بیشتری نشان داده ، تا جایی که در برخی از روایات اقامه حدود الهی را در روی زمین ، به مراتب سودمند تر از بارش باران به مدت چهل روز دانسته است (35) .

بسیاری از بزرگان ، از جمله : شیخ مفید (36) ، شیخ طوسی (37) ، شهیدین (38) ، صاحب جواهر (39) علامه حلی (40) و ... (41) اقامه حدود و تعزیرات را بر عهده امام (ع) و فقیه جامع الشرائط (حاکم اسلامی) دانسته اند .

علامه حلی درباره چگونگی اقامه حدود در دوره غیبت می نویسد :

" و لا تقام الحدود الا باذنه و يجوز اقامتها على المملوك ، قيل و على الولد و الزوجه . (42) "

اقامه حدود ، جز به اجازه امام جایز نیست . اما اقامه آن ، بر بنده و کنیز ، و به قولی بر فرزند و همسر ، بدون اذن امام جایز است .

علامه در کتاب مختلف الشیعه ، پس از نقل دیدگاه های گوناگون ، با اسناد به مقبوله عمر بن حنظله فتوا می دهد که فقیه در عصر غیبت ، وظیفه دارد اجرای همه حدود بر همه کس کند (43) . محقق اردبیلی ، در شرح عبارت : " و لا تقام الحدود الا باذنه " می نویسد :

" مالك ، یا مجتهد است و یا غیر مجتهد ، در زمان غیبت ، تنها در صورتی که متهم اقرار کند به عملی که موجب حد می شود ، می تواند حد جاری کند و اما مجتهد در صورت اقرار و همچنین در صورتی که یکی از حدود به وسیله بینه شرعیه ثابت شود می تواند حد جاری کند ، چون در این صورت ، شرط عمل به بینه که همان ثبوت در نزد حاکم شرع است ، وجود دارد . (44) "

محقق اردبیلی ، تقریباً عبارت طولانی را در این باره از علامه در منتهی آورده که نقل آن ، با توجه به حاشیه ای که بر آن افزوده است ، مفید می نماید .

" قال فی المنتهی : " لا يجوز لاحد اقامة الحدود الا للامام (ع) او من نصبه لها و لا يجوز لاحد سواهما اقامتها على حال ، و قد رخص فی حال الغيب ان يقيم الانسان على مملوكه اذا لم يخف في ذلك ضررا على نفسه و ماله و غيره من المومنين و او من بوائق الظالمين .

قال الشيخ رحمه الله رخص ايضا حال الغيبة اقامة الحدود على ولده و زوجته اذا امن الضرر و منع ابن ادریس ذلك و سلمه فی العبد ، و قد روی عن الشيخ عن حفص بن غياث قال سالت ابا عبدالله (ع) قلت من يقيم الحدود ؟

السلطان او القاضي ؟ فقال اقامة الحدود الى من اليه الحكم . اذا ثبت هذا هل يجوز للفقهاء ، اقامة الحدود فی

حال الغيبة ؟ جزم به الشیخان عملا بهذه الرواية : و عندی فی ذلك توقف . (45) "

علامه حلی ، در منتهی نوشته است که : اقامه حدود برای هیچ کس جز امام و یا گمارده شده از سوی ایشان جایز نیست . در روزگار غیبت ، با دو شرط اجازه داده شده که انسان بر برده اش حد جاری کند . در اجرای حد از زیان بر جان و یا مال خود و یا مومنان هراس نداشته باشد و از بازخواست و شر ستمگران در امان باشد . شیخ طوسی ، در دوره غیبت ، افزون بر این ، اجرای حد بر همسر و فرزند را با شرط ایمن بودن از زیان اجازه داده است .

ابن ادریس اقامه حد بر فرزند و همسر را نپذیرفته ، و اما اقامه حد بر برده را پذیرفته است . شیخ از حفص بن غیاث روایتی را نقل کرده که می گوید : از امام صادق (ع) پرسیدم : اقامه حد بر عهده چه کسی است ، سلطان یا قاضی ؟

امام فرمود : اقامه حد به دست کسی است که حکم از آن اوست .
با توجه به این روایت ، آیا اقامه حدود برای فقهاء در عصر غیبت ، جایز است ؟
شیخ مفید و طوسی ، با عمل به این روایت ، حکم به اقامه حدود داده اند ، ولی من در این مساله نظری ندارم .
محقق اردبیلی در تبیین وجه توقف می نویسد :

" شاید وجه توقف این باشد که روایت صحیح نیست ، یا این که احتمال دارد مراد از " من الیه الحکم " امام معصوم باشد و یا این سخن از امام در مقام تقیه صادر شده باشد . "

پس از بیان این نکته چنین ابراز می دارد :

" و الظاهر عدم الفرق بین الزوجه و الولد لانه ان عمل بها و حمل : " من الیه الحکم " علی الحاکم مطلقا ، يدل علی جواز ذلك للحاکم مطلقا علی غیرهما ایضا و الا فلا يجوز علیهما ایضا و ان کان حاکما لعدم الدلیل . (46) "
ظاهر این است که فرقی بین زوجه و فرزند نیست ، زیرا اگر به روایت یاد شده عمل کنیم و جمله " من الیه الحکم " را بر حاکم مطلقا حمل کنیم ، بر جایز بودن اقامه حدود در همه موارد دلالت دارد و اگر روایت را نپذیریم و ... اقامه حد بر آن دو نیز جایز نیست ، هر چند که حاکم بخواهد چنین کاری را انجام دهد ، زیرا دلیلی بر این مساله نداریم .

بر اساس نیابت عامه فقیه جامع الشرائط ، ولایت در اجرای حدود نیز بر عهده ولی فقیه است ، از این روی ، محقق اردبیلی اقامه حدود را در همه موارد ، حق فقیه می داند و با استناد به مقبوله عمر بن حنظله و مشهوره ابی خدیجه می نویسد :

" و لعل فی رواية عمر بن حنظله و ابی خدیجه اشارة الیهم ، لتفویضهم الحکم الیه و جعلهم حاکما ، فکانه یشمل الحدود ایضا (47) . "

از این که امام (ع) در مقبوله عمر بن حنظله و روایت ابی خدیجه ، حکم را به آنان واگذارده و آنان را حاکم قرار داده است ، حدود را نیز ، در بر می گیرد .

5. حقوق مالی در روزگار غیبت

زکات از واجبات مالی در اسلام به شمار می آید . تکلیف چگونگی پرداخت آن در دوره غیبت ، از مسائل بحث انگیز است . فقهای شیعه در این باره دیدگاه های گوناگونی را ابراز داشته اند . محقق اردبیلی ، پس از تعیین تکلیف در دوره حضور و غیبت و تبیین اقسام آن از جهت وجوب و استحباب ، فتوای علامه حلی را درست می داند . و پرداخت زکات را به امام (ع) در دوره حضور ، در صورتی که بخواهد واجب و در غیر آن مستحب می داند و درباره

عصر غیبت و مستحب بودن پرداخت آن به فقیه جامع الشرائط ، می نویسد :

" انه خليفة الامام (ع) ، فكان الواصل اليه واصل اليه (ع) ، و ان الايصال اليه افضل كالاصل (48) . "

فقيه ، خليفه و جانشين امام (ع) است . گویا پرداخت آن به فقيه پرداخت به امام (ع) است . بنابراین ، پرداخت به فقيه بهتر است ، همان گونه که پرداخت به امام (ع) بهتر بود .

در بحث زکات فطره نیز ، پس از نقل کلام علامه در مستحب بودن پرداخت آن به فقيه در عصر غیبت ، می

نویسد :

" فيفهم من كلامه ان حكم الفقيه حكم الامام (ع) ، و كذلك في زكاة المال فيكفي الدفع اليه ... (49) "

از سخن علامه استفاده می شود که حکم پرداخت زکات به فقيه ، همانند امام (ع) است . در زکات مال نیز ، چنین است . بنابراین ، پرداخت به فقيه کافی است .

محقق اردبیلی این دیدگاه را می پذیرد و پرداخت زکات مال و فطره را در دوره غیبت ، به فقيه دارای شرایط بهتر از هزینه آن به وسیله مالك می داند .

محقق اردبیلی ، در دو عبارت پیشین ، فقيه جامع الشرائط را به جای امام معصوم (ع) می نشانند و همان اختیار های امام (ع) را برای او باور دارد .

در بار زکات ، بر آورد کردن غله ، برای این که مالك بتواند پیش از برداشت کامل ، در محصول خود دست یازد ، از کار هایی بود که در دوره حضور و پس از آن انجام می شد . محقق اردبیلی پس از ثابت کردن اصل مساله ، می

نویسد :

" و ينبغي مع وكيل الحاكم مثل الساعي ... (50) "

بهتر است که برآورد کردن ، با حضور وكيل حاکم ، مانند ساعي انجام پذیرد .

به کار گیری واژه " حاکم " به جام امام معصوم (ع) حکایت از آن دارد که در دوره غیبت نیز ، حاکم اسلامی ، می تواند به وسیله نمایندگان خود بدین کار آهنگ کند .

در هزینه کردن زکات ، سهمی برای ماموران جمع آوری زکات (عاملون) و سهمی نیز برای جذب و به دست آوردن دل های کافران (مولفه) و سهمی در راه خدا (سبیل الله) که از مصادیق آن جنگجویانند ، هزینه می شود . آیا در دوره غیبت ، این سهم ها ، همچنان برقرارند و یا این که این سهم ها دیگر وجود ندارند ؟

علامه حلی در پاسخ این پرسش می نویسد :

" و يسقط في الغيبة سهم الغازی الا ان يجب و العامل و المولفه (51) " .

در دوره غیبت ، سهم جنگجویان وجود نخواهد داشت ، مگر به هنگام لزوم . سهم کارگزاران زکات و مولفه نیز مطلقاً حذف می شود .

محقق اردبیلی در ذیل عبارت بالا می نویسد :

" و لكن في المولفه و العامل تامل اذ قد يحتاج اليهما فيعينهما الحاكم فينبغي الاستثناء فيهما ايضا كالاول (52) " .

نبود سهم کارگزاران و مولفه ، در خور دقت و بررسی است ، زیرا در دوره غیبت نیز ، گاهی نیاز به آن دو پیدا می شود . و حاکم به آنان پرداخت می کند . بنابراین ، شایسته بود که علامه ، همانند جنگجویان ، صورت نیاز به آن دو را نیز استثناء می کرد .

محقق اردبیلی ، در زکات فطره نیز اشاره می کند که علامه در منتهی ، کارگزار و مولفه را از موارد هزینه زکات فطره

نشمده است ، با این که در صورت نیاز ، در دوره غیبت ، آن دو نیز از هزینه های زکات بشمارند (53) . از گفتار بالا استفاده می شود که محقق اردبیلی ، به روزی می اندیشیده است که حکومتی اسلامی بر قرار باشد . در آن صورت ، بدون تردید ، به جنگجو ، کارگزار زکات ، پرداخت سهمی از زکات به برخی از کافران و یا مسلمانان ضعیف الایمان و ... نیاز خواهد بود .

6 . خمس

خمس یکی دیگر از واجبات مالی است . درباره هزینه کردن خمس نیز دیدگاه های گوناگونی وجود دارد . برخی آن را از آن حکومت (حق الاماره) دانسته اند و گفته اند در زمان حضور و غیبت ، باید همه آن در اختیار امام مسلمانان قرار گیرد و امام نیاز سادات یتیم ، مسکین و وامانده را بر طرف می سازد . برخی دیگر به سهم بندی خمس باور دارند . نیمی از آن را در زمان حضور ائمه (ع) ، ملک شخصی آنان و نیمی دیگر را از آن سادات نیازمند می دانند . این گروه ، چون خمس را ملک شخصی امام (ع) دانسته اند ، در دوره غیبت با اشکال روبه رو شده اند . محقق اردبیلی ، نه تنها خمس که انفال را نیز با همه گستردگی آن ، مال شخص امام معصوم (ع) می داند و از این روی ، در چگونگی پرداخت و هزینه آن در زمان غیبت ، دچار مشکل شده است .

نخست به پرداخت سهم امام (ع) به سادات یتیم ، فقیر وامانده نظر می دهد ، اما در آخر می نویسد :

" ان امکن الایصال الی الفقیه العدل المامون فهو الاولی (54) " .

در صورت امکان ، بهتر است که سهم امام (ع) در دوره غیبت به فقیه عادل و امین پرداخت گردد .

محقق اردبیلی ، دو عبارت ، از منتهی و شرح شرایع به عنوان دو دلیل آورده است :

1 . علامه در منتهی می نویسد :

" اگر بگوئیم که در زمان غیبت ، سهم امام را باید در گروه های سه گانه ، هزینه کرد ، متولی این کار باید نایب امام (ع) در احکام باشد و آن فقیهی است که امین و پروا پیشه و دارای شرایط حکم و فتوا باشد . "

2 . و در شرح شرایع می نویسد :

" فقیه نائب امام و منصوب از جانب اوست .

بنابراین ، در صورت کمبود سهام آنان " سادات فقیر " همان گونه که امام (ع) آن کمبود را تامین می کرد ، فقیه نیز باید همان گونه عمل نماید . "

هر چند محقق اردبیلی پس از دو دلیل فوق ، در اولویت خدشه می کند و آن را نمی پذیرد ، ولی این مطلب ، به باور وی ، به ولایت فقیه خدشه ای وارد نمی کند ، زیرا نیابت و ولایت فقیه ، در جایی است شایستگی نیابت باشد و در این مورد ، چون وی ، خمس را ملک شخصی امام (ع) می دانسته ، دیگر مساله نیابت و ولایت مطرح نخواهد شد .

اصل دیدگاه ایشان ، در مقاله ای دیگر ، نقد و بررسی شده است (55) . در آن مقاله ، ما به استناد : قرآن ، روایات ، سیره معصومان (ع) ثابت کرده ایم که خمس حق الاماره است . بنابراین ، به مقتضای نیابت عامه از امام (ع) ، همان گونه که در دیگر موارد نیابت می کند در این مورد نیز به نیابت از امام (ع) همه خمس را دریافت و به مصرف می رساند .

" و لما کان المرجع فی امر الخمس هو الامام (ع) ففی عصر الغیبة یرجع فیه الی الحاکم حیث انه هو الحجة من قبله و یوصل الیه کله و هو یصرفه فی مصارفه (56) . "

چون اختیار دار خمس ، در دوره حضور ، امام (ع) است ، در عصر غیبت ، باید حاکم اسلامی سرپرست آن گردد ،

زیرا او حجت از سوی امام (ع) است . پس باید ، همه خمس به او داده شود ، تا هزینه کند .

امام خمینی نیز ، پس از اشاره به ولایت فقیه و اختیار های گسترده او ، می نویسد :

" فقیه ، در دوره غیبت ، ولایت دارد در همان قلمروی که امام (ع) ولایت داشته که از جمله آنها خمس است ،

بدون فرق بین سهم امام و سهم سادات . بلکه او بر انفال و فیه نیز ولایت دارد (57) . "

آری ، فقیه‌ای که همه کار های امام (ع) را بر عهده گرفته ، باید منابع مالی اداره آن را نیز در اختیار داشته باشد .

7 . خرج و مقاسمه

مالیاتی که در برابر واگذاری برخی از زمین هایی که به عموم مسلمانان تعلق دارد ، دریافت می شود ، خراج و

مقاسمه نام دارد . این زمین ها ، چون از آن همه مسلمانان است ، به ملك شخصی در نمی آیند . امام و حاکم

جامعه اسلامی اختیار دار آن ها خواهد بود .

بنابراین ، بر اساس اصل اولی ، واگذاری این زمین ها ، به مردم جایز نیست . مردم نیز ، حق ندارند اموال خراج و

مقاسمه را به آنان بپردازند ، زیرا این گونه کار ها دخالت در حوزه اختیار امام معصوم (ع) در دوره حضور و حاکم

اسلامی در دوره غیبت است . ولی از آن جایی که اجازه ندادن و وانگذاشتن این کار ها مایه به تنگنا افتادن توده

مردم می گردد چون به طور طبیعی ، اموالی که حاکمان ستم ، به عنوان خراج و مقاسمه می گیرند ، از راه های

گوناگون از قبیل : خرید و فروش ، بخشش و ... به دست مردم می رسد ، برای حل این مشکل برخی از فقیهان ،

از جمله محقق کرکی با توجه به برخی از روایات ، ضمن انتقاد از نظام ستم و رد آن ، همه نقل و انتقالاتی که پس

از گرفتن این اموال انجام می شود ، اجازه داده اند (58) .

در برابر ، فاضل قطیفی و محقق اردبیلی دیدگاه بالا را نمی پذیرند و به دلیل های کرکی ، خدشه وارد می سازند و

بر این باورند : نقل و انتقال اموال خراج و مقاسمه ، جایز نیست ، مگر برای شخص ناچار و گرفتار (59) .

محقق کرکی ، در رساله قاطعة اللجاج ، بحث را گسترش می دهد و در مورد پذیرش زمین های خراجیه از حکومت

ستم ، دیدگاه کسانی را که آن را جایز می دانند ، می پذیرد . و بر این باور است که هر گاه دولت ستم ، خراج و

مقاسمه ، را بخواهد ، باید برابر قرارداد عمل کرد (60) .

محقق اردبیلی ، دیدگاه بالا را نیز نمی پذیرد و می نویسد :

" بی گمان ، مال خراج و مقاسمه به عهده شخص آمده ، ولی پرداخت آن به حاکم ستم ، بدون دلیل ، بلکه جایز

نیست ، زیرا دریافت خراج ، بر عهده امام معصوم (ع) است و در دوره غیبت که دسترسی به وی نداریم ، به

عنوان دین بر عهده باقی می ماند که یا باید وصیت کند که پس از مرگ به صاحب آن رسانده شود و یا در صورت

امکان ، باید آن را به حاکم شرعی برساند (البته اگر بپذیریم که این گونه امور ، نیابت بردارند) . و یا آن که خود آن

را در راه مصالح مسلمانان هزینه کند (61) . "

محقق اردبیلی ، دریافت خراج را از کار های غیر در خور انتقال امام معصوم (ع) فرض کرده است ، از این روی ، در

نیابت فقیه در این مورد تردید کرده ، در حالی که دریافت خراج و مانند آن ، مربوط به مقام امامت است ، نه

شخص امام معصوم (ع) . بنابراین ، در دوره غیبت ، همان گونه که محقق کرکی و دیگران گفته اند ، فقیه ، به

نیابت از امام (ع) خراج را دریافت و هزینه می کند (62) .

8 . دست یازی در مال های بی سرپرست

مال های بی سرپرست ، همانند مال های : غایبان و خردسالانی و کم خردانی که ولی و وصی خاصی ندارند ، باز

داشته شدگان از داد و ستد و ورشکستگان ، در اختیار حاکم اسلامی قرار می گیرند .

محقق اردبیلی در این باره می نویسد :

" و للاب و الجد له والحاكم و امينه و الوصى البيع عن الطفل و المجنون مع المصلحة . (63) "

پدر ، جد ، حاکم و امین حاکم و وصی ، اجازه دارند که در صورت مصلحت ، از سوی خردسال و کم خرد ، چیزی را بفروشند .

همو ، بر این باور است :

" اگر کم خردی پس از بلوغ باشد ، در این مورد جز حاکم اسلامی و یا نماینده او ، نمی توانند در مالهای آن دو ،

دست ببرند. زیرا ولایت پدر و جد به سبب بلوغ و رشد از بین رفته است و دلیلی بر بازگشت آن نداریم (64) . "

و در جای دیگر می نویسد :

" و للحاكم البيع عن السفیه و المفلس و الغائب (65) "

حاکم اسلامی اجازه دارد که مال های کم خرد و ورشکسته و شخص غائب را به فروش برساند .

محقق اردبیلی در ضمن دلیل هایی که بر مطلب بالا اقامه کرده است ، می نویسد :

" و لانه قائم مقام الامام (ع) و نائب عنه . (66) "

چون حاکم قائم مقام امام معصوم (ع) و نایب اوست .

متن فوق بیانگر این است که محقق اردبیلی ، همانند دیگر فقیهان ، (67) اختیار های یاد شده را بر اساس نیابت

عامه برای حاکم اسلامی باور دارد .

9 . موارد دیگر

موارد ولایت حاکم اسلامی ، بیش از آن است که در این مقال بگنجد ، زیرا بر اساس ، مبنای نیابت عامه ، در هر

صورتی که نیاز به کار بردن ولایت باشد ، چه مالی و چه غیر آن ، فقیه در آن مورد ولایت دارد . از باب نمونه :

وقف . در کتاب " وقف " آمده است :

" فروش وقف جایز نیست ، مگر در موارد و شرایط خاص ، از جمله : اگر برخی از وسائل وقفی ، در خور استفاده

نباشند ، متولی وقف و در صورت نبود وی ، حاکم شرع و یا وکیل او ، می توانند آهنگ فروش آن را کنند (68) . "

پرداخت بدهی غایب به وسیله حاکم اسلامی : حاکم اسلامی ، بدهی غایبان را در صورتی که طلب کاران ،

بخواهند ، از مال ها بیدهکاران پرداخت می کند . همچنین علیه آن ها حکم صادر می کند و اموالشان را در

اختیار صاحبان حق قرار می دهد (69) .

حکم به ورشکستگی و تقسیم مال های او ، بین طلب کاران بر عهده حاکم اسلامی است (70) . و در صورتی که

نیاز به زندان افکندن او باشد ، باید به دستور حاکم اسلامی انجام گیرد (71) .

ثابت کردن رشد و بلوغ ، درباره شخصی که از تصرف در مال های خود ، ممنوع بوده است ، با گواهی دو عادل ، در

نزد حاکم شرع امکان دارد (72) .

حکم به این که شخص سود و زیان خود را نمی داند ، با حکم حاکم ثابت می گردد (73) .

در باب خیار شرط ، در صورتی که دیوانگی صاحب خیار ، پس از بلوغ باشد ، تنها حاکم شرع است که می تواند

حق خیار را برای وی به کار برد (74) .

در باب خیار عیب نیز ، اگر بین مشتری و فروشنده اختلاف شد ، تعیین حق در این جا نیز بر عهده حاکم شرع

است (75) .

در کتاب " رهن " آمده که هر گاه مدت رهن برسد ، اگر رهن گیرنده از سوی رهن دهنده ، وکیل باشد ، می تواند

مال گروی را بفروشد و طلب خود را بردارد و اما در صورتی که وکیل نباشد ، این کار بر عهده حاکم اسلامی است (76) . رفع اختلاف بین رهن دهنده و رهن گیرنده نیز بر عهده حاکم اسلامی خواهد بود .

آنچه یاد شد ، نمونه ای از برخی باب های فقهی مجمع الفائده بود . اگر در باب های دیگر نیز مطالعه کنیم ، به نمونه های دیگری برخورد خواهیم کرد .

در تك تك موارد فوق ، به جز اطلاق دلیل های ولایت فقیه ، نص و دلیل خاص دیگری نداریم ، از نمونه هایی که آوردیم ، به دست می آید که محقق اردبیلی ، ولایت فقیه و نیابت عامه فقیه را اصلی مسلم ، گرفته است . ارتباط و همکاری با حاکمان ستم

اجتهاد و عدالت ، دو شرط اساسی برای ولی فقیه و حاکم اسلامی است ، از این روی ، حکومت حاکم ستم ، هیچ گونه اعتباری ندارد . نه تنها همراهی و پیروی از او واجب نیست ، که حرام است . در صورت اکان ، مردم وظیفه دارند با نگهداشت مراتب امر به معروف و نهی از منکر ، او را از حکومت برکنار سازند . چون در تفکر شیعه ، در عصر غیبت ، استمرار حکومت و ولایت ائمه (ع) به عنوان نیابت عامه ، بر عهده فقهای جامع الشرائط است ، از این روی ، تلاش برای دستیابی به چنین حکومتی ناگزیر است .

البته در شرایط و برهه های خاصی از زمان و به انگیزه دستیابی به مصالح عالیه اسلام و مسلمانان اجازه همکاری داده شده است که بدان اشاره خواهیم کرد .

محقق اردبیلی ، در این باب ، روایاتی را آورده که به موجب آن ، کمک به ستمگران حتی در بنای مسجد ، نزدیک شدن به پادشاهان ، داخل شدن در تشکیلات آنان و سعی و تلاش جهت بر طرف ساختن نیازمندی های آنان ، بازداشته شده است (77) .

بر اساس این دسته از روایات ، شیعیان از هر گونه ارتباط و همکاری با حاکمان ستم ، بازداشته شده اند ، ولی واقعیت خارجی ، چه در دوره حضور معصومان (ع) و چه پس از آن ، مانع از آن بوده است که به کلی ارتباط از بین برود ، از این روی ، در برهه هایی از تاریخ اسلام ، می بینیم که برخی از عالمان شیعی که در میان آن ها فقهای بزرگی نیز وجود دارند ، به پادشاهان ستم ، نزدیک شده و گاه با آنان همکاری نیز داشته اند . از باب نمونه : می توان از حضور علامه حلی ، خواجه نصیر الدین طوسی در دربار حاکمان مغول و محقق کرکی ، شیخ بهایی ، علامه مجلسی و میر داماد در تشکیلات صفویان نام برد .

حضور این بزرگان ، با روایاتی که همکاری و رابطه با حکومت های جور را نکوهش می کرد چگونه سازگار است ؟ آیا در نظر این بزرگواران ، شاهان مغول و حاکمان صفوی صالح بوده اند و بر اساس معیار ها و ارزش های اسلامی ، حکومت تشکیل داده اند ؟ که بی گمان چنین نبوده است .

برای پاسخ به پرسش بالا می گوئیم : ما در رابطه با پادشاهان ستم پیشه ، دو دسته روایت داریم و در نتیجه ، رابطه و همکاری با آنان نیز ، بر دو گونه است :

الف . همکاری و همراهی با آنان برای رسیدن به مال و منال و یا جاه و مقام .

ب . همکاری با آنان ، جهت ترویج اسلام ، اجرای قانون های اسلامی ، پاسداری از ارزش های اسلامی و

فقهای بزرگوار شیعه ، روایاتی که بر حرام بودن همراهی و همکاری با حاکمان ستم دلالت دارند ، بر گونه نخست و دسته دوم از روایات را بر گونه دوم حمل کرده اند (78) .

گونه دوم از همکاری ، نه تنها حرام نیست که در برخی از برهه ها برای بر آوردن مصالح و هدف های والای اسلام و جلوگیری از ستم و تجاوز به مال و ناموس مردم و ... واجب است . و همکاری عالمان شیعی در دربار با حاکمان

ستم ، از جمله عالمان یاد شده ، از این گونه بوده است .

محقق اردبیلی ، پس از نقل روایاتی که از همکاری با حاکمان ستم ، باز داشته اند ، به نقل دو روایت زیر می پردازد :

سهل بن زیاد از امام صادق (ع) در تفسیر آیه شریفه : " و لا تركنوا الى الذين ظلموا فتمسكم النار . " نقل می کند که آن حضرت فرمود :

" هو الرجل ياتي السلطان فيحب بقائه الى ان يدخل يده في كيسه فيعطيه (79) . "

مصدق آیه شریفه ، شخصی است که به نزد پادشاه ستمکار می رود و بقای او را (گر چه به مدتی اندک) برای دریافت هدیه دوست دارد .

پیامبر اکرم (ص) می فرماید :

" من مدح سلطانا جائرا ، او تخفف و تضعضع له طمعا فيه كان قرينه في النار ... (80) "

کسی که پادشاه ستمگری را ستایش کند و یا خود را در نزد او سبک و کوچک سازد ، تا از سوی سلطان به او چیزی برسد ، همنشین او در آتش خواهد بود .

محقق اردبیلی ، از دو روایت بالا استفاده می کند که اگر به پادشاهان ستمکار ، گرایش داشته باشد ، تا از دنیا آنان به او چیزی برسد آیه شریفه وی را در بر می گیرد و اما اگر شخصی به حاکم شیعی ستم پیشه یا غیر شیعی ، گرایش داشته باشد و با آنان همکاری کند ، به خاطر مصالح اسلام و مسلمانان ، اشکالی ندارد :

" فلو احب شخص بقاء حاكم جور مومن ، لحبه المومنين و حفظه الايمان و المومنين ولذ به عن الايمان و اهله ، و منعه المخالفين عن التسلط عليهم و قتلهم و ردهم عن دينهم و ايمانهم ، فالظاهر انه ليس بداخل في الآيه ، فانه في الحقيقة محبة للايمان و حفظه لا ذلك الشخص و جوره و فسقه ، بل و لا ذاته ، بل كل ما تامل ينكره و يكرهه لجوره و ظمله . بل و لا يبعد في مخالف لو فعل ذلك ، بل في كافر بالنسبة الى حفظ الاسلام و المسلمين (81) . "

اگر شخصی استمرار و بقای حکومت حاکم ستمکار شیعی را دوست داشته باشد ، به خاطر این که آن حاکم ستمکار ، مومنان را دوست دارد و ازایمان و مومنان پاسداری و دفاع می کند و همچنین از تسلط مخالفان بر مومنان و کشتار آنان جلو می گیرد ، مخالفان را از این که مومنان را از دین و ایمانشان باز دارند ، باز می دارد ، چنین کسی از مصادیق آیه کریمه : " و لا تركنوا الى الذين ظلموا . " نیست ، زیرا وی در حقیقت ، دوستدار ایمان و پاسداری از آن است ، نه دوستدار حاکم ستم و فسق او ... می توان گفت : اگر حاکم مخالف و یا کافری این چنین باشند و ما گرایش به بقا و استمرار حکومت او داشته باشیم ، در این جا نیز از مصادیق آیه شریفه نخواهیم بود . بر همین اساس است که به گروهی از کافران ، زکات داده می شود ، تا به مسلمانان یاری رسانند . جایز بودن یاری گرفتن از کافران در جنگ نیز ، مبتنی بر همین مساله است . وقتی ما از کافران یاری می گیریم زنده ماندن آنان ، بلکه پیروزی آنان را در جنگ خواهیم ، از این روی همراه آنان می جنگیم ، از آنان دفاع می کنیم . حتی اگر دشمن از گروهی از مسلمانان ، به عنوان سپر (ترس) استفاده کند ، به آنان اجازه می دهیم که مسلمانان را بکشند (82) .

محقق اردبیلی ، پس از یاد آوری روایاتی که اجازه می دهد گروهی از عالمان دین ، با حاکمان ستم رابطه و همکاری داشته باشند ، می نویسد :

" فالاصل و الاساس هو الاخلاص . (83) "

در این همکاری ، باید خدا را در نظر داشت و بس .

پذیرش ولایت از حاکمان ستم

هر چند عنوان پیشین : (رابطه با حاکمان ستم) فراگیر بود و مبحث بالا را نیز در بر می گرفت ، ولی اهمیتی که فقها به این مساله داده اند ، سبب شده ، که گر چه به اختصار ، جداگانه از آن بحث کنیم .

پذیرش ولایت و کارگزاری از سوی حاکمان ستم جایز نیست ، زیرا در اسلام ، حاکمیت ، از آن خداوند است و حاکمیت دیگران نیاز به اجازه او دارد . بدون تردید ، ستمکاران ، چنین اجازه ای ندارند . و در نتیجه ، حق اجازه به دیگران را ندارند .

آیا حرام بودن شرکت کردن در نظام ستم ، ذاتی است و یا بدان جهت است که سبب توانایی و استواری حکومت آنان می گردد ؟

از پاره ای روایات ، دیدگاه نخست (84) . و از پاره ای دیگر دیدگاه دوم (85) استفاده می شود .

به هر صورت ، حرام بودن عضویت در نظام ستم ، نزد شیعه امری مسلم بوده ، به گونه ای که وقتی امام صادق (ع) نیازمندی که در خواست کمک می کرد پرسید :

چرا در دستگاه حکومت ، برای خود کاری نمی یابی ؟

وی در پاسخ گفت : مگر شما آن را بر ما حرام نکرده اید (86) .

به همین جهت اصحاب ائمه (ع) در سرپرستی برخی از امور حکومتی ، اجازه می گرفتند و در پاره ای از موارد نیز ، به آنان اجازه داده می شد .

این دسته از روایات ، بیانگر این است که پذیرش ولایت از حاکمان ستمکار ، حرمت ذاتی ندارد ، چون اگر چنین بود ، اجازه معنی نداشت . بنابراین ، حرام بودن به خاطر آن است که حاکمان ستم ، حق ائمه (ع) را غصب کرده اند و وقتی به برخی از شیعیان اجازه داده می شود ، به این معناست که آنان در صورتی که دارای شرایط باشند ، می توانند از این حق استفاده کنند .

علامه حلی و به پیروی از وی ، مقدس اردبیلی ، سرپرستی امور حکومتی را از سوی حاکمان ستم ، به دو دسته تقسیم می کند :

1 . در بحث تجارت حرام ، یکی از سود های حرام را ، سود و در آمدی می داند که از پذیرش حکومت و کارگزاری پادشاه ستمکار به دست آمده باشد :

و الولایه من قبل الظالم من غلبة ظنه بالقصور عن الامر بالمعروف و النهی عن المنکر (87) . "

پذیرش ولایت از سوی حاکم جور در صورتی که اطمینان داشته باشیم به این که امر به معروف و نهی از منکر امکان ندارد ، جایز نیست .

محقق اردبیلی ، با پذیرش فتوای بالا می نویسد :

" مقصود این است انسانی که از سوی حاکمان ستم حکومت یابد و یا عامل ، وکیل و یا نایب از سوی آنان گردد ، در حرام بودن هیچ فرقی بین موارد فوق نیست . "

2 . پذیرش حکومت از سوی حاکمان ستم در صورتی که امکان اقامه حدود ، امر به معروف و نهی از منکر باشد ، نه تنها جایز که در برخی از موارد ، واجب است .

علامه حلی در این باره می نویسد :

" و الولای من قبل الجائر اذا تمکن من اقامة الحدود ، قیل حاز له معتقدا نیابة الامام . (88) "

پذیرش ولایت و سلطنت از سوی حاکم ستمکار ، در صورتی که امکان اقامه حدود باشد ، گفته شده که جایز نیست . شخصی که ولایت می یابد باید آن را نیابتی از سوی امام معصوم (ع) بداند .

محقق اردبیلی در شرح عبارت بالا می نویسد :

" و یمكن حملها على المجتهد فيجوز له بل يجب ، هذا مع عدم الاضطرار الجائر على ذلك و اما معه فالظاهر اجماعى لا نزاع فيه . (89) "

ممکن است عبارت علامه حلی را (و الوالی من قبل الجائر ...) بر مجتهد حمل کنیم . در این هنگام ، پذیرش ولایت ، نه تنها جایز که واجب است .

البته این حکم ، در جایی است که حکومت ستم ، وادار به ولایت نکند ، زیرا در این صورت ، در جواز آن اختلافی نیست .

از سخن بالا دو مطلب استفاده می شود :

1 . همکاری در نظام ستم حرام است ، اما حرمت ذاتی ندارد ، از این روی ، در موارد بالا ، نه تنها اجازه همکاری می دهد که همکاری را واجب می داند .

2 . پذیرش ولایت ، در صورتی که امکان اجرای حد و ... باشد واجب است و نباید از کاری که بر او عرضه شده است ، سر باز زند ، چرا که به گفته ابی الصلاح حلبی :

" و ان كان فى الظاهر من قبل المتغلب فهو نائب عن ولى الامر (ع) فى الحكم و ماهول له لثبوت الاذن منه و آبائهم (ع) لمن كان بصفته فى ذلك و لا يحل له القعود عنه (90) . "

هر چند به ظاهر ، این ولایت از سوی حاکم ستمگر واگذار می شود . اما او در واقع نایب ولی امر (ع) در حکومت است و اهلیت آن را نیز دارد زیرا از سوی آن حضرت و دیگر ائمه (ع) چنین اجازه ای برای او و هر کس دارای ویژگی های او باشد داده شده است . بنابراین جایز نیست که از پذیرش آن سر باز زند .

از نظر ابی الصلاح حلبی و مقدس اردبیلی و دیگر عالمان شیعی (91) چنین فردی ، گر چه به ظاهر توسط حاکمی ستمگر به کار گمارده شده است ، ولی در واقع به خاطر نیابت از امام معصوم (ع) مشغول به کار شده است و مشروع بودن کار او ، نه به وسیله حاکم ظالم و نه به خاطر عناوین ثانوی است ، بلکه بر اساس اصل اولی و اساسی است ، یعنی ولایت او از سوی ائمه (ع) و خداوند است . شخص دارای شرایط ، چه از سوی ستمکار گمارده بشود و چه نشود ، حق ولایت دارد و پذیرش ولایت از سوی ستم ، باعث می شود ولایت او فعلیت پیدا کند . بر همین اساس ، محقق اردبیلی در جای دیگر روایاتی را آورده که به پذیرش ولایت از سوی آنان تشویق شده است ، از جمله :

محمد بن اسماعیل بن بزیع از امام رضا (ع) نقل می کند که آن حضرت فرمود :

" خداوند ، در دستگاه ستمگران کسانی را دارد که برهان خویش را به وسیله آنان نورانی می سازد و چنین کسانی را در شهر ها از چنان تمکنی بر خوردار می سازد که بتوانند شر ظالمان را از اولیای خدا باز دارند و امور مسلمانان را اصلاح کنند ، زیرا این گونه اشخاص ، پناهگاه مسلمانان در برابر عوامل زیانبارند و همه شیعیان نیازمند ، به آنان روی می آورند و در سایه تلاش ها ، مراقبت ها و حمایت های آنان ، قلب های مومنان از بیم و هراس و وحشت ، ایمن می گردد . چنین افرادی ، مومنان واقعی و نمایندگان الهی در زمین و نور خدا در میان مردمانند در روز قیامت محمد بن اسماعیل عرض کرد : قربانت گردم راه رسیده به این مقام کدام است ؟ فرمود : با آنان رابطه خود را حفظ کنی و از رهگذر آنان قلب های شیعیان ما را شاد سازی و در نتیجه سرور خاطر ما را فراهم

سازی .

ای محمد ! از آنان باش (92) . "

در این سخن ، امام (ع) به صراحت تاکید می کند که مساله حفظ شیعیان و خدمت به آنان ، بسیار مهم و با ارزش است .

محمد بن اسماعیل بن بزيع ، با توجه به سخن فوق ، با به عهده گرفتن پست وزارت در دربار عباسی خدمات ارزنده ای را به شیعیان و دوستداران اهل بیت ارائه کرد .

بر همین اساس ، بسیاری از شخصیت های برجسته دینی ، در زمان حضور ائمه (ع) و پس از آن ، با آن که حکومت های ستم را مشروع نمی دانستند ، ولی به انگیزه حفظ شیعیان به دستگاه آنان نزدیک شدند و کار و سمی را نیز از سوی آنان بر عهده گرفتند ، از جمله :

علی بن یقطین (93) ، عبد الله نجاشی (94) ، ابوالقاسم حسین بن روح (95) (از نواب اربعه) نوح بن دراج (96) ، سید مرتضی ، سید رضی و پدرشان ابو احمد حسین (97) ، خواجه نصیر الدین طوسی (98) ، علامه بحر العلوم (99) ، محقق کرکی علامه مجلسی ، میرداماد (100) و

پاسداری از اسلام و اندیشه های شیعی ، جلوگیری از کژ روی حاکمان ، گسترش نشر فرهنگ شیعی نیز از مصادیق امر به معروف و نهی از منکرند . بنابراین پذیرش ولایت از سوی حاکم ستم ، برای این هدف ها نیز روا ، بلکه واجب است .

یاد آوری :

محقق اردبیلی ، با تفسیر و تقسید سخن علامه حلی با جمله : " و یمكن حملها علی المجتهد " اشاره به این دارد که در پذیرش مسؤولیت های حکومتی از سوی حاکمان ستم ، بایستی شخص ، شایستگی داشته باشد ، مجتهد باشد ، در غیر این صورت ، حق ولایت ندارد .

پیش از ایشان ، دیگر فقیهان نیز ، به این شرط اساسی و مهم اشاره کرده اند از جمله شیخ مفید در این باره می نویسد :

" من لم یصلح للولاية علی الناس لجهل بالاحکام او عجز عن القيام بما یسند الیه من امور الناس فلا یحل له التعرض لذلك و التکلف له فان تکلفه فهو عاص غیر ماذون له من جهة صاحب الامر الذی الیه الولایات و مهما فعله فی تلك الولاية فانه ماخوذ به محاسب علیه و مطالب فيه باجناه الا ان یتفق له عفو من الله ... (101) "

کسی که برای ولایت بر مردم شایستگی ندارد ، یا به خاطر این که به احکام شرعی آگاهی ندارد ، حق پذیرش ولایت را ندارد . اگر پذیرا شد ، گناهکار است ، زیرا از سوی حضرت حجت (ع) که همه ولایت ها بدو باز می گردد ، اجازه ندارد . بنابراین ، هر اشتباهی را در مدت عهده داری کاری مرتکب شود ، مورد باز خواست الیه قرار خواهد گرفت ، مگر این که بخشش و آمرزش الهی شامل او گردد .

افزون بر شرط یاد شده ، فقیهانی که از سوی حکومت ستم ، ولایت می پذیرند ، باید قانون های و احکام شیعی را معیار کار خود قرار دهند ، مگر در حال ناگزیری و تقیه . در این صورت ، می توانند بر مبنای قانون حکومت ، عمل کنند ، البته تا آن زمان که قانون خلاف ، سبب ریختن خون نا حق ، نشود

" و کذا فی وجوب عدم تعديه عن الحق مهما امکن ، ثم الفتوى و الحکم بمذهب اهل الخلاف من المسلمین لا غیر ، و عدمهما اذا کان قتلا ، و فی الجرح خلاف لصدق الدماء علیه ، مع عموم : لا تقیه فی الدماء ... (102) "

در هنگام اختیار ، تا جایی که ممکن است ، نباید از حق (عمل به مذهب شیعه) پا فراتر نهد . اما در ناگزیری ،

می تواند برابر مذهب های دیگر فتوا و حکم دهد ، نه غیر آن . اما حکم و فتوا به کشتن شخص به ناحق (به مذهب اهل خلاف) جایز نیست . در حکم به جراحت بر خلاف حق ، اختلاف است ، چون عموم " لا تقیة فی الدما " شامل آن می شود .

شیخ مفید ، همانند سخن بالا را با شرح بیشتری آورده است (103) .

جمع بندی

از آنچه آوردیم روشن شد که :

- 1 . محقق اردبیلی همانند بسیاری از پیشینیان و پسینیان ولایت فقیه را امری مسلم ، دانسته و در جای جای کتاب " مجمع الفائدة و البرهان " احکام و وظایفی را نیز بر عهده او گذاشته اند .
- 2 . وی ، قلمرو ولایت فقیه را بسیار گسترده می داند و بر این باور است که : در هر موردی پیامبر (ص) و ائمه (ع) ولایت داشته اند ، ولی فقیه و حاکم اسلامی نیز ، در روزگار غیبت ، ولایت دارد و حکمش نافذ است .
- 3 . محقق اردبیلی ، به عنوان يك اصل رابطه و همکاری و همچنین ولایت و حکومت از سوی حاکمان ستم را حرام دانسته است ، اما در برخی از برهه ها ، با شرایطی خاص ، آن را جایز و در برخی از برهه ها آن را واجب می داند . از جمله :
- الف . در همکاری و رابط با آنان ، باید اخلاص داشته باشند ، یعنی برای بدست آوردن جاه و مقام ، نان و نام و دیگر انگیزه های دنیوی ، آهنگ این کار را نکنند .
- ب . به عهده گیری کاری از سوی آنان ، شایستگی برای انجام چنین مسئولیتی را داشته باشد . عدالت و اجتهاد و توانایی انجام آن مسئولیت از شرائطی هستند که در پذیرش ولایت از سوی حاکمان ستم باید لحاظ شوند .
- ج . امکان اقامه حدود ، امر به معروف و نهی از منکر باشد . در حقیقت فردی که مسئولیت می پذیرد ، باید پاسداری از اسلام و مسلمانان ، ترویج فرهنگ تشیع ، جلوگیری از کث روی ها و وجهه همت او باشد و امکان چنین کار هایی نیز باشد .
- د . در مقام قضاء ، در حال اختیار بر اساس مذهب شیعه ، فتوا دهد و حکم صادر کند و در هنگام ناگزیری از مذهب های دیگر اسلامی پا فراتر نگذارد .

پی نوشت ها :

- 1 . " جواهر الکلام " ، محمد حسن نجفی ، ج 21 / 359 ، دار احیاء التراث العربی . 2 . حسب در لغت به معنای اجر و ثواب است و معمولاً بر کارهایی اطلاق می شود که برای اجر و ثواب الهی انجام می گیرد . امور حسبیه در فقه ، همه کارهای پسندیده ای است که شریعت مقدس اسلام تحقق خارجی آن را خواسته ، ولی انجام آن را به شخص معین وا نگذاشته است . 3 . " المقنعه " ، شیخ مفید / 809 - 810 ، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین ، قم . 4 . " النهایة " ، شیخ طوسی / 300 - 302 ، دار الکتاب العربی ، بیروت . 5 . " الدروس " / 165 ، چاپ قدیم ، " مسالك الافهام " ، زین الدین علی العاملی الجبعی (شهید ثانی) ، ج 1 / 54 ، 48 ، دارالهدی قم . 6 . " جواهر الکلام " ، ج 21 / 395 - 397 ، ج 22 / 156 ، 159 ، ج 40 / 19 ، ج 16 / 178 . 7 . " مجمع الفائدة و البرهان " ، محقق اردبیلی ، ج 12 / 10 ، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین ، قم . 8 . " همان مدرک " . 9 . " همان مدرک " ، ج 8 / 160 . 10 . " همان مدرک " ، ج 7 / 546 . 11 . " همان مدرک " . 12 . مجله " فقه " پیش شماره ، مقاله حکم حاکم . 13 . " مجمع الفائدة و البرهان " ، ج 12 / 19 . 14 . سوره "

نساء " ، آیه 60 . 15 . " وسائل الشیعه " ، الشیخ محمد بن الحسن الحر عاملی ، تحقیق عبد الرحیم ربانی شیرازی ج 7 / 18 ، دار احیاء التراث العربی ، بیروت . 16 . " مجمع الفائدة و البرهان " ، ج 12 / 16 . 17 . " همان مدرک " ، 18 . 18 . " همان مدرک " . 19 . " همان مدرک " ، ج 7 / 546 . 20 . " همان مدرک " . 21 . " همان مدرک " . 22 . " همان مدرک " / 549 . 23 . " همان مدرک " / 547 . 24 . " همان مدرک " ، ج 12 / 11 . 25 . " همان مدرک " / 24 . 26 . " همان مدرک " / 25 . 27 . " مقنعه " / 809 . 28 . " نهاییه " / 300 . 29 . " جواهر الکلام " ، ج 21 / 383 ، 385 . 30 . " مجمع الفائدة و البرهان " ، ج 7 / 542 . 31 . " همان مدرک " . 32 . " همان مدرک " . 33 . " همان مدرک " . 34 . " جواهر الکلام " ، 21 / 383 . 35 . " وسائل الشیعه " ، ج 18 / 308 . 36 . " مقنعه " / 810 . 37 . " نهاییه " / 300 . 38 . " الدروس " / 165 ، چاپ قدیم ، " الروضة البهیة " ، ج 1 / 265 . 39 . " جواهر الکلام " ، ج 21 / 386 . 40 . " مختلف الشیعه " ، علامه حلی / 339 ، مکتبه نینوی الحدیثه . 41 . " مراسم " ، چاپ شده در " جوامع الفقہیہ " / 661 ، " عوائد الایام " ، نراقی / 195 . 42 . " مجمع الفائدة و البرهان " ، ج 7 / 544 . 43 . " مختلف الشیعه " / 339 . 44 . " مجمع الفائدة و البرهان " ، ج 7 / 544 . 45 . " همان مدرک " / 545 . 46 . " همان مدرک " / 546 . 47 . " همان مدرک " / 547 . 48 . " همان مدرک " ، ج 4 / 206 . 49 . " همان مدرک " / 273 ، 285 . 50 . " همان مدرک " / 121 . 51 . " همان مدرک " / 201 . 52 . " همان مدرک " . 53 . " همان مدرک " / 269 . 54 . " همان مدرک " / 358 . 55 . مجله فقه ، شماره سوم ، بهار 1374 ، مقاله : خمس حق الاماره / 157 . 56 . " کتاب الخمس " تقریرات درس ، سید محمد هادی میلانی ، گرد آورنده : سید فاضل میلانی / 277 . 57 . " کتاب البیع " ، امام خمینی ، ج 2 / 496 ، اسماعیلیان ، قم . 58 . " قاطعة اللجاج فی تحقیق حل الخراج " ، چاپ شده همراه " الخراجیات " انتشارات اسلامی ، قم . 59 . " الخراجیات " . رساله فاضل قطیفی و محقق اردبیلی ، در رد " کرکی " در همین مجموعه آمده است . 60 . " قاطعة اللجاج فی تحقیق حل الخراج " . 61 . " مجمع الفائدة و البرهان " ، ج 4 / 116 ، ج 8 / 107 و همچنین رساله ایشان در رد محقق کرکی که همراه " الخراجیات " چاپ شده است . 62 . " رسائل " ، محقق کرکی ، ج 1 / 270 ، تحقیق محمد حسون ، انتشارات کتابخانه نجفی مرعشی . 63 . " مجمع الفائدة و البرهان " ، ج 12 / 157 . 64 . " همان مدرک " . 65 . " همان مدرک " ، ج 8 / 160 . 66 . " همان مدرک " . 67 . " حدائق الناضره " ، شیخ یوسف بحرانی ، 20 / 72 ، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین ، قم . 68 . " مجمع الفائدة و البرهان " ، ج 8 / 168 . 69 . " همان مدرک " ، ج 9 / 113 ، 121 ، 122 . 70 . " همان مدرک " / 269 . 71 . " همان مدرک " / 272 . 72 . " همان مدرک " / 218 . 73 . " همان مدرک " . 74 . " همان مدرک " ، ج 8 / 168 . 75 . " همان مدرک " / 473 . 76 . " همان مدرک " ، ج 9 / 167 . 77 . " وسائل الشیعه " ، ج 12 / 132 - 128 . 78 . " منیة المرید " ، شهید ثانی تحقیق رضا مختاری / 165 - 164 ، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی . 79 . " وسائل الشیعه " ، ج 12 / 133 ، " مجمع الفائدة و البرهان " ، ج 8 / 68 . 80 . " همان مدرک " . 81 . " مجمع الفائدة و البرهان " ، ج 8 / 68 . 82 . " همان مدرک " / 69 . 83 . " همان مدرک " / 72 . 84 . " وسائل الشیعه " ، ج 12 / 54 ، 138 . 85 . " همان مدرک " ، ج 12 / 145 - 144 . 86 . " مستدرک الوسائل " ، میرزا حسین نوری ، ج 13 / 138 ، مؤسسة آل البيت (ع) لاحیاء التراث ، قم . 87 . " مجمع الفائدة و البرهان " ، ج 8 / 86 . 88 . " همان مدرک " ، ج 7 / 550 . 89 . " همان مدرک " . 90 . " الکافی " ، ابی الصلاح حلبی تحقیق رضا استادی / 423 - 422 ، مکتبه الامام امیر المومنین (ع) اصفهان . 91 . " مقنعه " / 812 . 92 . " منیة المرید " ، شهید ثانی / 165 - 164 . 93 . وی وزیر هارون الرشید بود . روزی از موسی بن جعفر (ع) اجازه خنواست که از پست خود کناره

گیری کند ، اما امام (ع) به او اجازه نداد و فرمود : " عسی ان یجبر بك كسرا و یکسر بك نائرة المخالفین من اولیائه ... " . 94 . - وی از اصحاب امام صادق (ع) بود . در زمان این امام از سوی خلیفه وقت به استانداری اهواز گمارده شد . او در نامه ای از آن حضرت کسب تکلیف کرد امام (ع) در پاسخ نامه ای مفصل نوشت و سفارش کرد که به وسیله این مقام ، به ضعیفان خدمت کند و گرفتاری های آنان را بر طرف سازد . 95 . از نایبان چهار گانه و سومین نماینده امام زمان (ع) در عصر غیبت صغرا بود . او در دستگاه خلافت به نفع شیعیان خدمات ارزنده ای انجام داد . 96 . قاضی هارون الرشید در کوفه و بصره بود . ولی قضاوت های خود را به شیوه علی (ع) انجام می داد . او ، برای خدمت به ضعیفان شیعه این پست را پذیرفته بود . " سفينة البحار " ، ج 2 / 615 . 97 . سید مرتضی و سید رضی در جهت خدمت به شیعیان با خلفاء وقت از قبیل : القادر بالله در ارتباط بودند . " سفينة البحار " ، ج 1 / 525 - 527 ، دارالتعارف ، ج 2 / 227 ، دار المرتضی . 98 . وزیر هلاکو خان مغول بود . خدمات او به شیعه و فرهنگ شیعی مشهور است . 99 . علامه از طریق ارتباط با سلطان محمد خدا بنده ، توانست به رواج مذهب شیعه در ایران یاری رساند و حتی سلطان و درباریان را به مذهب جعفری وارد سازد . 100 . این بزرگواران از طریق ارتباط با شاهان صفوی ، خدمات ارزنده ای را به شیعه و فرهنگ شیعه کردند . 101 . " مقنعه " / 812 . 102 . " مجمع الفائدة و البرهان " ، ج 7 / 550 . 103 . " مقنعه " / 811 .